لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَی الاْرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ یا لَیتَنی کنتُ مَعَکم فَأفُوزَ فَوزاً عَظیماً.

اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ ، اَللّهُمَّ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ، وَشایَعَتْ وَبایَعَتْ وَتابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ ، اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً.

تکمیلاً لبحث اشتراط عقل در متعاقدین سه امر هست که باید از آن‌ها بحث کنیم. امر اول این است که آیا مقصود از اشتراط عقل این است که هر یک از متعاقدین عند ما یفعل ما یتعلق‌به باید عاقل باشد؟ مثلاً موجِب وقتی که دارد ایجاب عقد بیع می‌کند در همان زمان باید خودش عاقل باشد و هم چنین قابل و مشتری؟ یا این که نه، هر کدام باید هم خودشان عاقل باشند هم طرف‌شان؟ بنابراین اگر بایع عند ما کان عاقلاً گفت بعتُ ولی مشتری آن موقعی که او داشت می‌گفت «بعتک هذا الکتاب» یا «بعت هذا الکتاب بهذا الرجل» آن موقع او مجنون بود یا مغمی‌علیه بود، یا خواب بود، یا سکران بود، همین چیزهایی که بحث کردیم. بایع این شرایط را دارد اما حینی که او دارد انشاء بیع می‌کند طرف عقد آن شرط را ندارد و بعد از این که مطلب این بایع تمام شد و این انشاء را کرد بعد او افاقه پیدا کرد و فهمید این بیع کرده گفت قبلتُ. هر کدام در زمان عقل، ایجاب و قبول را انشاء کردند، ولی بایع آن وقتی که ایجاب را تحقق بخشید مشتری عاقل نبود، آیا این کفایت می‌کند یا نه مقصود از اشتراط عقل این است که همان زمانی که هر کدام ما یتعلق‌به را انشاء می‌کنند همان زمان دیگری هم باید آن شرایط را داشته باشد، هم خودش و هم طرفش و یا این که اگر هر دو عاقل هستند، گفت «بعتُ» بعتُ را که گفت جنَّ؛ مجنون شد یا بیهوش شد، عند بیهوشی بایع مشتری گفت قبلتُ که قبول او در زمان عقل مشتری است اما بایعی که انشاء بیع کرده و ایجاب را انجام داده در زمانی که او دارد قبول می‌کند شرایط را ندارد، شرط عقل را ندارد؛ یا مجنون است یا مغمی‌علیه است یا کذا یا کذا. این مسأله مهمی است که این اشتراط عقل که گفته می‌شود مقصود چیست؟

س: یعنی این در مورد مشتری نمی‌آید؟ که بایع گفت بعتُ و مشتری هم گفت قبلتُ

بیهوش شد.

ج: بعد از این که ... تمام شده دیگه، آن که مشکلی ندارد.

س: قبل از گفتن قبلتُ مشتری بایع بگوید بعتُ و بیهوش بشود باز بس است.

ج: همین است دیگر، همین که گفتیم.

پس بنابراین، این یک بحثی است که این جا وجود دارد و معمولاً در کلمات ندیدم که مطرح کرده باشند الا علامه قزوینی قدس سره در ینابیع الاحکام. ایشان فرموده: «اذا اوجب احد المتعاقدین و هو عاقل و صاحبه غیر عاقل و لما فرغ افاق صاحبه فقَبِلَ عاقلاً أو أنّه لما فرغ جنَّ فقبِلَ الآخر» حال جنون این بایعی که... ایشان این مسأله را مطرح فرموده که این جا حکم چه می‌شود، به جانب این که این شرط در حقیقت به این برمی‌گردد. حالا ما در این روایت مطرح کردیم که مراد از این شرط چیست؟ این است که یشترط العقل مطلقاً؟ یعنی شرط است عقل که متعاقدین در حال انشاء و قبول، هر دو در آن حال باید عاقل باشند یا نه کل واحدٍ در آن زمانی که دارد انشاء می‌کند خودش باید عاقل باشد، حالا طرف دیگر می‌خواهد عاقل باشد می‌خواهد نباشد. آن هم وقتی انشاء می‌کند عاقل باشد حالا طرف دیگر عاقل باشد یا نباشد. کدام است؟ این مقداری که حالا عرض کردم به کلمات فرصت بوده من مراجعه کردم ندیدم مطرح کرده باشند حالا آقایانی که ان شاءالله وقت بیشتری دارند و فحص می‌فرمایند، فحص بفرمایند این در کلمات مطرح شده یا نشده، اگر برخوردند به من هم لطف کنند، عنایت بفرمایند.

س: ...

ج: خب آن جا هم می‌فرمایند که حالا ولیّ مثلاً صبیه‌ای عقد را خواند و این ولیّ مجنون شد، داماد حالا می‌گوید قبلتُ، این داماد عاقل می‌گوید قبلتُ. خیلی خب این یک مورد است باز مربوط می‌شود به این بحث.

مرحوم قزوینی قدس سره می‌فرمایند که... از کلام ایشان استفاده می‌شود در مسأله دو قول است؛ عده‌ای گفتند نه، آن که لازم است که همین است که هر طرف از متعاقدین حین ما یتعلق به کار خودش عاقل باشد، شرایط را داشته باشد، آن طرف دیگر لازم نیست. بعد آن طرف دیگر اگر مجنون افاقه پیدا کرد قبول می‌کنیم. یک قول این است که این چنینی است. الصحة، فرموده است که «فقد یقال بالصحة».

نظر دوم که نظر خود ایشان است، این است که این «لاخلو من اشکال» این محل اشکال است که بگوییم درست است. پس نظر ایشان این می‌شود که نه، هر کدام وقتی که ایجاب یا قبول می‌کند باید متعاقد آخر هم شرایط را داشته باشد، این شرط را داشته باشد. این بحث البته در بقیه شروط هم قابل طرح است که باز آن را ندیدم آن جا باشد. فرض کنید بایع دارد می‌گوید بعتک هذا الکتاب به یک مشتری که الان بالغ نیست، مثلاً دو دقیقه دیگر بالغ می‌شود، پانزده سالش تمام می‌شود، قبل از این که او بالغ بشود گفت بعتک هذا الکتاب و آن موقعی که او می‌گوید قبلتُ دیگه او بالغ است، این شرط بلوغ که می‌گوییم شرط متعاقدین است یعنی هر کدام در هنگام انعقاد عقد باید شرط را داشته باشد ولو طرف او الان آن شرط را نداشته باشد و یا این که نه، باید همان موقعی که این ایجاب را می‌کند آن طرف هم آن شرط را داشته باشد؟ حالا فعلاً در این مورد عقد که ایشان مطرح کردند ایشان به دو دلیل تمسک کردند برای اشکال و این که در این موارد

که آن طرف واجد شرط نیست، معامله باطل است و عقد باطل است به دو دلیل تمسک کردند.

دلیل اول ایشان این است که معاقد اجماعات ظاهرش این است که هر دو طرف حین انشاء عقد باید شرط عقد را داشته باشند و بنابراین چون معاقد اجماعات این مطلب را می‌رساند و ظهور در این مطلب دارد خب اثبات می‌شود که شرعاً این طوری است بنابراین اگر اطلاقات ادله هم؛ «احل الله البیع، اوفوا بالعقود، تجارةً عن تراض» اطلاق هم داشته باشد به واسطه این اجماع تقیید می‌شود.

س: ...

ج: نه، می‌گوید ظهور معاقد اجماعات در این است.

خب قهراً از این کلام ایشان استفاده می‌شود که مقصودشان اجماعات منقوله است نه اجماع محصل، چون اجماع محصل که معقد ندارد، فتوا فتوا است که ما گشتیم و پیدا کردیم. معاقد اجماعات یعنی مثلاً فرض کنید علامه ادعایی فرموده؛ فرموده علیه الاجماع است، این می‌شود معقد آن. می‌فرماید ظاهر کلمات اصحاب و معاقد اجماعات این است که این هر دو طرف باید این چنینی باشد، فرموده است که: «لظهور معاقد الاجماعات فی اعتبار وجود العقل لکلٍ من الموجب و القابل حال تلفظه بما هو وظیفته من صیغته الایجاب و القبول و تلفظ صاحبه بما هو وظیفته ایضاً» این دلیل اول ایشان.

س: یعنی تصریح نشده در آن؟

ج: نه، نمی‌گوید تصریح، می‌گوید ظاهر معاقد اجماعات این است، نه این که تصریح فرمودند به این، ظاهر معاقد اجماعات که می‌گویند عقل شرط است، عقل در متعاقدین شرط است و ادعای اجماع کردن ظاهرش این است که متعاقدین در حالی که هر کدام دارند وظیفه خودشان را انجام می‌دهند در همان حال هر دو متعاقد عاقل باشند، مجنون نباشند.

دلیل دومی که می‌آورند که حالا دلیل‌های ایشان را بگوییم بعد برگردیم ببینیم.... دلیل دوم ایشان این است که عقد یک پیمان و قراردادی است که بین طرفین منعقد می‌شود، پیمان است، قرارداد است. خب اگر طرف مقابل صلاحیت برای این ندارد که انسان با او معاقده‌ای برقرار کند، قراردادی برقرار کند، حقیقت معاقده محقق نمی‌شود، این ربط معنوی که پیمان بستن باشد بین این متعاقد و آن متعاقد، این پیمانِ، این قراردادِ... مثل این که ما به دیوار بگوییم بعتک هذا الکتاب، آیا این جا قرارداد درست می‌شود؟ این دیوار صلاحیت ندارد که انسان با آن پیمانی ببندد. آن باید درک کند، تعقل کند که من دارم با او یک پیمانی می‌بندم، یک چیزی را با هم گره می‌خواهیم بزنیم، عقد گره زدن دو چیز با هم است.

س: دیوار شأنیتش را ندارد ولی آن شأنیتش را دارد.

ج: شأنیت ذاتی که بعداً ان شاءالله بله. حالا شما بگو بله این میوه‌ها هم شأنیت آدم شدن را دارند، این‌ها کم‌کم نطفه می‌شوند، ثم ممکن است آدم بشوند. تراب شأنیت آدم شدن را... خلقناکم من تراب دیگه. خب باید بالفعل الان صلاحیت داشته باشد. یا میت، کسی خطاب به میت کند بعتک هذا الکتاب، خب چه قراردادی با او می‌شود بست؟

فلذا ایشان می‌فرمایند که این هم دلیل دوم است که چون عقد گره زدن دو چیز به هم دیگر است و گره زدن یک مطلبی است با طرف مقابل و پیمان بستن با اوست و اگر او صلاحیت این جهت را نداشته باشد حقیقة العقد، حقیقت قرارداد و پیمان تحقق پیدا نمی‌کند.

پس بنابراین این امرٌ وجدانیٌ که اگر شما می‌بینید که با چیزی که، طرفی که صلاحیت ندارد بالفعل، می‌توانید قرارداد ببندید؟

س: همین که صلاحیت ندارد اول کلام است، ما می‌خواهیم همین را بحث کنیم که آیا باید تا آخر که او قبلت را می‌گوید باشد یا نه همین که...

ج: نه الان، آن موقعی که دارد این ایجاب را می‌خواند آن در صدد عقد بستن با او هست یا نیست؟ وقتی که دارد ایجاب را می‌خواند آن موقع می‌خواهد با او یک پیمانی ببندد، می‌گوید من با او پیمان بستم، حالا قبول کرده یا نه، ببینیم چه کار می‌کند، من با او این پیمان را بستم اگر او تعقل ندارد پس مثل دیوار می‌ماند، چه جوری می‌شود با کسی که... آن درک او امرٌ وجدانیٌ که وقتی او تعقل ندارد، درک ندارد، حرف او را نمی‌فهمد، چه جور می‌تواند بگوید من با او پیمان بستم؟ یا مثلاً اگر اهل دو زبان هستند؛ این به فارسی حرف می‌زند او اصلاً زبانش لاتین است، او اصلاً درک نمی‌کند این چی دارد می‌گوید، بعد به او بگوید که این کتاب را به تو فروختم، بعد بیاید بگوید با این آقا پیمان بستم با این که او اصلاً نمی‌فهمد این چی گفته. می‌تواند بگوید من پیمان بستم؟ این صادق است؟ این واژه صادق است؟ این حقیقت محقق است؟ یا باید گفت که محرز است برای ما که محقق نیست؟

پس بنابراین اگر برای محرز است که محقق نیست پس ادله نفوذ این را نمی‌گیرد.

س: در این مورد دوم که واژه بعتُ را گفته بعداً ... نشده بر این هم هست؟

ج: بله دیگر، فرقی نمی‌کند برای این که او قبلتُ که می‌آید می‌گوید او می‌خواهد با این پیمان ببندد.

س: طرف می‌گوید که ... این معنا ایجاد شده، وقتی بعتُ را گفته این معنا...

ج: بعتُ را به چه کسی گفته؟

س: به مشتری.

ج: به مشتری مجنون، مغمی‌علیه.

س: صورت دوم که بایع شرط را دارد...

ج: ولی وقتی او دارد می‌آید می‌گوید قبلتُ او مجنون است، درست است؟ پس با قلبتُ می‌خواهد با او قرار ببندد دیگه، قرار دو طرفه است، عقد دو طرفه است که به هم گره می‌خورد. باید او بفهمد که این قبول می‌کند.

س: فرقی نمی‌کند، اتفاقاً این‌ها قبول کردند که آمدند...

ج: نه، کی قبول کردند؟ الان که هنوز معامله را قبول نکرده. عند ما ینشئ القبول آن مجنون شده، عندما ینشئ القبول این، آن مجنون شده یعنی وقتی این طرف می‌خواهد قبول کند بپذیرد که من این معاقده را پذیرفتم، من هم زیر بار این معاقده رفتم، خودم را طرف این قرار دادم، آن موقع موقعی است که او این حرف را درک نمی‌کند. پس بنابراین....

س: ...

ج: حالا بگذارید مطلب ایشان تمام بشود، شما نمی‌گذارید مطلب تمام بشود، وسط مطلب هی.... مطلب که تمام شد بعد مجال اشکال است، اشکال یک استانداردی دارد، باید حرف به مقدماته و استنتاجاته همه‌اش تمام بشود بعد حالا بگویید فلان جای آن اشکال دارد.

پس بنابراین حرف مرحوم علامه قزوینی قدس سره این است که ایشان می‌فرماید که عقد این جاها محقق نمی‌شود. حالا ما یک چیزی هم با اجازه ایشان به آن اضافه کردیم گفتیم یا می‌گوییم عقد محقق نمی‌شود و محرز است برای ما که مدعای ایشان یا لااقل می‌گوییم مشکوک است، ما شک داریم عقد منعقد می‌شود یا نمی‌شود. اگر بگوییم عقد منعقد نمی‌شود خب تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود... تمسک به دلیل در غیر موضوع خودش است، چون عقدی نیست، چه جور احل الله البیع این جا را بگیرد؟ تجارة عن تراض بگیرد؟ اوفوا بالعقود بگیرد؟ نیست. پس دیگر احتیاج نداریم به تقیید اطلاقات، اصلاً اطلاقاتی نیست. اگر بگوییم شک داریم که عقد محقق شده یا نه؟ خب تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است بنابراین جایز نیست، این هم که جایز نیست.

فرموده «مع»... این دلیل دوم ایشان است. «مع أنّ الربط المعنوی لایتحقق بینهما الا علی تقدیر تعقل کل منهما و فهمهما (یا) فهمه مدلول صیغة الصادرة منه من صغیه الصادرة من صاحبه» آن موقع است که تعقل می‌کنند و الا اگر تعقل نمی‌کنند این درست نیست و معنا ندارد.

س: ...

ج: خیلی خب، انشاء که می‌کند آن موقع صحبت‌ها....

س: ...

ج: نه، آن مقاوله است. قاعدتاً صحبت‌های مقدماتی شده اما حین الإنشاء... حرف ایشان این است که حین الإنشاء هر دو باید تعقل کنند. صحبت‌های مقدماتی که هنوز بیع و شرایی انجام نشده.

س: ...

ج: انشاء تعلیقی است؟

س: ...

ج: ولی آن موقعی که او می‌آید قبول می‌کند، حرف ایشان این است که ولو به اگر باشد، یعنی اگر می‌پذیری، فرض کنید این اگر تقدیری وجود داشته باشد که این چنین نیست ولی

حالا اگر فرض هم بکنیم، می‌گوید اگر. ولی وقتی او دارد قبول می‌کند این تعقل نمی‌کند، این چه جور می‌گوید من با این آقا قرارداد بستم، این که تعقل نمی‌کند می‌شود گفت من با این آقا قرارداد بستم؟ یا وقتی که او دارد بیعتُ می‌گوید و او مجنون است یا مغمی‌علیه است یا خواب است، خواب است می‌گوییم کار داریم برویم، به این بگویید من «بعتک هذا الکتاب» بیدار که شد به او بگویید آن این حرف را زد تا او قبول کند. موقعی که گفت «بعتک هذا الکتاب» می‌تواند بگوید که من با این آقا قرارداد بستم یا نه؟ حرف ایشان رضوان الله است.

خب از کلام ایشان استفاده می‌شود که فرموده «و لایخلو عن اشکال» معلوم می‌شود خود ایشان هم جازم نیست به این که حالا این دو تا دلیل درست است یا نه، فرموده لایخلو عن اشکال به خاطر این که ممکن است این بگوید.

اما دلیل اولی که ایشان اقامه فرمودند که فرمودند معاقد اجماعات این جوری است، خب قبلاً گفتیم که اصلاً مستند ما در این مسأله نمی‌تواند اجماعات باشد. اجماعات در مقام حجت نیستند، چرا؟ به خاطر این که مدارک این‌ها روشن است که چی هست، به علاوه صغرای این اجماعات هم محل اشکال است که همه کلمات اصحاب به دست ما نرسیده چه جور می‌توانند ادعای اجماع بفرمایند.

و اما اجماع محصل هم که ما راهی به آن نداریم، برای اجماع محصل چون همه کلمات را الان ما واقف به آن‌ها نیستیم و کلمات اصحاب به دست ما نرسیده، اجماع معاصرین هم که به درد نمی‌خورد الا علی کسانی که اجماع را از باب قاعده لطف حجت می‌دانند که آن هم باطل است. بنابراین از راه اجماع نمی‌شود حرفی زد.

اما آن دلیل دوم:

در دلیل دوم ممکن است گفته بشود که شما در بیع فضولی که بعداً من له الإجازة می‌آید اجازه می‌کند در آن جا چه جور تصحیح می‌کنید می‌گوید عقد برقرار شده، معاقده برقرار می‌شود، بیع برقرار می‌شود؟ مثلاً بایع متاع دیگری را آمده گفته بعتک هذا الکتاب به یک مشتری، خب الان که این معاقده چون شرط این است، مالک تصرف نیست، شرط پنجمی که بعداً می‌گوییم ندارد، مالک تصرف نیست، می‌گوییم این الان چیه؟ این عقد محقق نشده، این معامله باطل است. بعداً مالک وقتی فهمید می‌گوید اجزت این معامله را. با اجازه‌ای که بعداً او می‌دهد که آن موقع هم که معاقده‌ای برقرار می‌شده روحش شاید خبر نداشته که اصلاً آمدند مال او را دارند می‌فروشند. بعداً می‌گوید اجزت. این جا چه جور می‌گویید تصحیح می‌شود، کار درست می‌شود؟ خب در مانحن فیه هم می‌گوییم آن بایع گفته که ملکتُ هذا الکتاب یا بعتُ هذا الکتاب لهذا الرجل، او الان مجنون است، وقتی که افاقه پیدا کرد و متوجه شد او چنین کاری را کرده، این کتاب را به او فروخته می‌گوید قبلتُ؛ قبول کردم. در عالم اعتبار آن انشائی که او انجام داده و منشئ‌ای که انجام داده در عالم اعتبار وجود دارد، اگر منعدم می‌شد، معدوم می‌شد... اما نه، این که معدوم نیست، آن انشاء بایع در مقام اعتبار تحقق پیدا کرده، این تحقق پیدا کرده. الان وقتی او متوجه شد می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌گوید قبلتُ؛ قبول کردم. پس بنابراین الان قرارداد از حالا به بعد درست می‌شود، شما آن زمان را می‌گفتید، می‌گفتید نمی‌شود گفت با او قرارداد بسته، آن درست است. یعنی قرارداد تحقق بالفعل پیدا نکرده. آن زمانی که آن مجنون بوده و داشته به او می‌گفته بعتک هذا الکتاب این انشاء کرده چیزی را که یصلح لأن یصیر پیمانا لأن یصیر قراردادا، الان عنوان قرارداد و پیمان در آن موقع بر آن مترتب

نمی‌شود، اما این جور هم نیست که این صلاحیت نداشته باشد برای این که اذا تحقق القبول از طرف آخر، عنوان قرارداد، عنوان معامله بر آن مترتب نباشد. بنابراین دلیل دوم هم که می‌فرمایند که این ربط معنوی نمی‌شود بین این و آن ایجاد بشود قبول داریم، عند الحدوث این ربط معنوی ایجاد نمی‌شود عند الحدوث، اما این جور نیست که در بقاء این ربط ایجاد نشود. در بقاء ایجاد می‌شود. چرا؟ برای خاطر این که هر طرف موجب وقتی چیزی را انشاء کرد از نظر عقلایی منشئ او معدوم نمی‌شود، این منشئ وجود دارد به دلیل باب... اولاً که وجدانی است، دلیل دیگر آن هم باب فضولی است.

س: ... حاج آقا باب فضولی بیع خاص است.

ج: دلیل خاص نمی‌تواند چیزی که نیست هست کند.

س: فرقی بین این دو باب هست.

ج: لا اله الا الله.

س: عقد را انشاء نمی‌کند فقط اجازه می‌دهد، انشاء عقد ...

ج: چی را اجازه می‌دهد؟

س: انشاء عقد بین فضولی و مشتری اتفاق می‌افتد.

س: حرف آقای قدیری این جا می‌آید چون وقتی که فضولی می‌شود آن کسی که مالک نبوده و آن کسی که مال را خریده هر دو انشاء کردند و قبول، هر دو قطعیت داشتند فقط یک اجازه می‌آید روی این انشاء تمام.

ج: احسنتم، به همین کار داریم، داریم به چی عقد فضولی استدلال می‌کنیم؟ می‌گوییم پس معلوم می‌شود که وقتی شرایط نباشد این جور نیست که چیزی محقق نشده، پس یک چیزی قابل اجازه است می‌تواند مجاز واقع بشود در عالم اعتبار وجود دارد.

س: اشکال محقق قزوینی این نیست، او می‌گوید ...

ج: حالا می‌چسبانیم، حرف قزوینی درست، این‌ها مقدمات فرمایش محقق قزوینی است.

ببینید می‌خواهیم بگوییم آیا چیزی که أنشأه الموجب آیا یک چیزی در عالم محقق شد یا نه؟ یک چیزی محقق شده، ولی این که محقق شده الان اسمش عقد نیست، اسمش پیمان نیست ولی یک منشأیی محقق شد دلیل بر این که محقق شده وجدان عقلایی و عرفی است و باب فضولی است. در باب فضولی به دو مبنا است که فضولی علی القاعده است کما علیه جماعة من الاساطین و المحققین، یا نه حکم تعبد شرع است؟ علی القاعده ما نمی‌توانیم بیع فضولی را درست کنیم، عقود فضولیه را درست کنیم، تعبد شرع است. دو مبنا است که ان شاء الله یأتی ابحاثه آن. اگر بگوییم که علی القاعده است که خیلی روشن است، علی القاعده پس یک چیزی موجود است یک کمبود دارد، کمبودش این است که اجازه مالک ندارد، مستند به مالک نیست، با این که مالک می‌گوید اجزتُ مستند به آن می‌شود، احل الله بیعکم شامل آن می‌شود، چون احل الله بیع یعنی احل الله بیعکم در واقع. خب بیع شما می‌شود پس بنابراین نافذ است.

اگر بگوییم که نه، علی القاعده نیست آیا شارع این جا تعبد می‌کند می‌گوید من آن عقد را می‌گویم صحیح است بعد الإجازه؟ یا نه می‌گوید همین جوری بدون این که عقدی وجود داشته باشد این جا استثناء است، می‌گویم بیع بدون عقد درست شد. پس چه بگوییم تعبد است، چه بگوییم علی القاعده است، ظاهر این است که نه، چیزی وجود دارد.

خب این چیزی که وجود دارد الان پیمان نیست، کما این که در همین فاصله‌ای که او می‌گوید بعتک هذا الدار و او حالا هنوز نگفته قبلتُ، یک چند لحظه‌ای فکر می‌کند و مثلاً یک بسم الله می‌گوید، یک ممکن است دعایی بخواند، می‌خواهد خیلی مبارک باشد یک سوره یس می‌خواند بعد می‌گوید قبلتُ. توی این مدتی که او گفته بعتک هذا الدار ولی هنوز این انشاء قبول نکرده باز هنوز معاقده نیست. معاقده وقتی است که او می‌گوید قبلتُ. این مدت، انشاء موجب وجود دارد و این اعتباری که او کرده وجود دارد ولی هنوز اسمش عقد نشده. این جا هم خدمت علامه قزوینی عرض می‌کنیم به این که آن موقعی که بایع گفت بعتک هذا الدار و مشتری مجنون بود یا خواب بود یا مغمی‌علیه بود یا سکران بود یا بیهوش بود که مواد بیهوشی را بر او تزریق کرده بودند، آن موقع درست است هنوز نمی‌توانیم به این کاری که این کرده بگوییم معاقده انجام شد، معاقده‌ای تحقق پیدا کرد. در حدوث نمی‌توانیم بگوییم. ولی وقتی که او از خواب بیدار شد یا از جنون بیرون آمد فهمید او چنین کاری را کرده، این مثل مجیزی است که اجازه می‌کند، الان می‌گوید آن را قبول کردم. الان که می‌گوید قبول کردم ولو آن مجنون شده باشد، عاقل باشد که خیلی روشن، اگر مجنون هم حتی شده باشد، می‌گوید الان قبول کردم. ولی آن چیزی که آن... آن معاقده بین این دو تا تشکیل می‌شود در مقام بقاء است، در مقام بقاء محقق می‌شود.

س: ... فضولی خب این فضول می‌آید خودش را مالک قلمداد می‌کند یک معاوضه‌ای شکل می‌گیرد، این با مانحن فیه فرق دارد، یک ایجابی آمده روی هوا است، کسی دیگر هم جواب نداده، این اخذ یا قبضی شکل نگرفته...

ج: ببینید از چه جهت داریم تشبیه می‌کنیم؟ نمی‌خواهیم بگوییم این جا مثل باب...

س: می‌فرمایید که در هر دو معامله پا گرفت..

ج: کی پا می‌گیرد؟ حرف این بود که ما به عقد فضولی برای کجای حرف‌مان استشهاد کردیم؟ این را جواب بدهید تا اشکال کنیم.

س: ... مالک اجازه نداده عقد درست شده..

ج: آهان یک چیزی در عالم محقق شده، در عالم اعتبار یک چیزی محقق شده.

س: خب همین فرق می‌کند با آن که فقط یک ایجابی آمده.

ج: معاوضه نشده، انشاء معاوضه شده، هنوز نقل و انتقال حاصل نشده، این‌ها حاصل نشده چون شرط پنجم وجود دارد.

س: ولی توی مانحن فیه معاوضه هم نشده.

ج: آن جا هم نشده. نه آن جا شده نه این جا.

س: ... فضول که خودش را مالک قملداد می‌کند یک معاوضه‌ای شده که ...

ج: نشده، انشاء المعاوضه شده ولی واقع المعاوضه هنوز محقق نشده.

س: ما می‌گوییم انشاء هم نشده، مجنون را گفتیم ...

ج: بابا عاقل دارد انشاء می‌کند.

س: او انشاء کرده، مجنون انشاء نکرده.

ج: نکرده بله، بعداً که به حال آمد می‌گوید قبلتُ.

س: یعنی هیچی نگفته...

ج: نه هیچی نگفته، بعد می‌گوید قبلتُ. حالا که می‌گوید قبلتُ پس می‌گوییم عقد محقق شده.

س: ... در عقد مجنون قبلاً گفتید که اگر یک مجنونی ایجاب بکند و این‌ها از اساس اصلاً چیزی منعقد نمی‌شود که بعد دلیل بیاید انشاء بکند، همین حرف را این جا می‌زنیم از اساس چیزی اتفاق نیفتاده...

ج: عجب است واقعاً. قیاس این جا با آن جا قیاس مع الفارق بین السری و الثریا است. این جا فرض این است که آن کسی که انشاء کرده عاقل بوده، طرف او عاقل نبوده.

س: خب شرایط را نداشته.

ج: طرف نداشته، این که داشته. این عاقل بوده، آن موقعی که این می‌گفت بعتُ خودش عاقل بوده، هیچ مشکلی از این جهت در او نبوده، آن طرف مجنون بوده یا خواب بوده یا مغمی‌علیه بود یا کذا بوده. بعد به حال آمد فهمید که این گفته... مثلاً فیلم گرفته بودند که او ... یا یک کسی گفت یا خودش اخبار کرد گفت من وقتی که بیهوش بودی یا فلان بودی گفتم بعتک. آن موقع، دارد اخبار می‌دهد دیگر انشاء جدید نمی‌کند، اخبار از انشاء قبل می‌کند.

س: حاج آقا اگر فضول مجنون بود....

ج: حالا بگذارید ما از این فارغ بشویم.

خب پس بنابراین این جا هر کدام از متعاقدین در آن وقتی که دارد کار خودش را انجام می‌دهد عاقل است، این جا فرض بر این است. پس بنابراین به نظر می‌آید و الله العالم که اقوی همان قول به صحت است به خاطر این جهت؛ آن اجماع که تمام نیست وجهی هم که ایشان فرموده‌اند، این وجه را عند الحدوث قبول داریم که یک ربط معنوی ایجاد نمی‌شود، عقد ایجاد نمی‌شود، معاقده و پیمان در آن زمان انجام نمی‌شود ولی چون یک چیزی بالاخره در عالم اعتبار تحقق پیدا کرده، بعداً آن طرف عند الافاقه وقتی قبول می‌کند، قبول می‌کند همان چیزی را که او گفته است پس بنابراین از آن زمان به بعد معاقده درست می‌شود. عقد و پیمان درست خواهد شد، بنابراین نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که اشتراط عقل به چه شکل است؟ برای هر یک از متعاقدین عند انشاء خودش است.

س: دلیل نداریم الان شک می‌کنیم.

ج: دلیل هم داریم بحمدالله.

در مقام بقاء عقد درست شد یا نه؟ خب اوفوا بالعقود. در مقام بقاء بیع هست یا نه؟ احل الله البیع. در مقام بقاء بقیه عناوین معاملی هست یا نه؟ بله، هذا بنابر این جا.

بنابر این که دلیل ما هم برای نفوذ معامله سیره عقلاء باشد و عدم ردع شارع باشد ما می‌بینیم عقلاء در این جور مواردی که یکی از متعاقدین در هنگامی که کار خودش را انجام می‌داده عاقل بوده و بعد طرف مقابل، او هم در زمانی که عاقل است می‌آید قبول می‌کند ولو هنگامی که او کاری انجام می‌داده عاقل نبوده ولی در زمان عقل خودش کار انجام می‌دهد، ما می‌بینیم عقلاء می‌گویند این معامله درست است دیگر لازم نمی‌بینند بگویند دوباره این فایده نداشت بیایید ایجاب و قبول دوباره، دوباره بیایید ایجاب و قبول داشته باشید.

س: ...اصالت عدم صحت معامله..

ج: اصالة عدم الصحة مال جایی است که ما شک کنیم وقتی دلیل بر صحت اقامه می‌کنیم.

س: ...شک می‌کنیم...

ج: کی گفتیم؟ آن وقتی که اشکال علامه قزوینی را مطرح می‌کردیم گفتیم که ایشان گفت یا نیست یا لااقل... ما اضافه کردیم شک می‌کنیم. حالا داریم می‌گوییم شک نمی‌کنیم، چرا می‌گویید؟ وجداناً می‌بینیم بله این ارتباط بعد از این که او می‌گوید، این ارتباط برقرار می‌شود. این ارتباط که برقرار شد، صدق عناوین معاملی خواهد آمد، صدق که آمد هم ادله لفظیه شامل می‌شود از یک طرف، هم می‌بینیم سیره عقلاء در این ظرف این است که بر این معامله ترتیب آثار صحت می‌دهند، شارع هم از این ردع نفرموده.

س: ... فاصله بین ایجاب و قبول می‌افتد.

ج: اشکال ندارد. قبلاً بحث شده.

س: ...

ج: خب آن از این باب نیست، ببینید فرض این است که شروط دیگر باید ملحوظ باشد، یک دقیقه بعدش به حال آمد.

س: ...

ج: الله اکبر، بابا هر کدام از شرط‌ها را باید جای خودش ملاحظه کرد، این جا داریم از این حیث بحث می‌کنیم. از حیث‌های دیگر کار نداریم. حالا شما بگویید که نه، ممکن است ثمن آن مجهول باشد، خب ربطی به بحث ما ندارد، آن‌ها از جهات دیگری است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد